

شعری لطیف و شیرین خوشتر ز قند گفتم چون سرو بوستانی سبز و بلند گفتم
از بند کرده ترکیب ترکیب بند گفتم بحر عروض انرا بس ارجمند گفتم
مستعملن فعولن مستعملن فعولن
بحر مضارعست این جمیل جمل جمولن
چون در زمانه باشد اعمال فرع نیات زین رو به نیتی پاک بسرودم این آیات
اما تواش بسوزان کوشد ز شطحیات تا بر جمال پاکت از حق رسد تحیات
اردی بهشت بادت اسفند ماه و بهمن
بد خواه کج نهادت در زیر گرز ده من

بقیه از شماره قبل

ترجمه اشراق خاوری

تاریخ فلسفه

-۱۰-

فلسفه چینی - قبائل و شعوب چینی بواسطه روح عملی که در آنان سریان دارد از مردمان و ملت هندیه ممتاز و برتر قرار یافته اند اخلاق را قیه و سیاست چینیان از رنگ دیانتی تهی است چه اصول آن تعالیم بشری و مسائل معقوله فلسفی است که بهیچوجه با نظریات لاهوتی تمازج و اختلاطی نیافته و ندارد !!!
بزرگترین حکیمی که باتفاق آراء عالم از خطه چین فیام فرموده «کنفسیوس»

یا «گنج فوتسو» میباشد !!!

وی «۵۵۱» سال پیش از میلاد متولد و بسال «۴۸۹» بدیگر جهان رخت کشید پدرش یکی از فرمان گذاران و خود چون بسن «۲۹» رسید بنظارت و مراقبت بساتین و کشت زارها تعیین گردید و پس از چندی مادرش بمرد و کونفوسیوس سوگواری مادر را سه سال از معاشرت و مخالطت برداخت و جایز اوئه وحدت و وانفراد ساخت و در روزگار گوشه گیری بمطالعه بیانات دانشمندان و تدبر در

قوانین ادبیه حکماء مشغول و از آن پس مدت ده سال در اطراف وانجاء مملکت
 امپراطوری چین بسپرو گشت پرداخته و در این مدت سه هزار تن متعلم و
 پرورده فراهم نموده و خود پرورنده و معلم آنان شده و بنشر تعلیمات مبتدعه
 خویش پرداخت جزء مهر شاگردان وی از مراتب حکام و متصدیان امور دیوانی
 بود و کل بانتشار مذهب و طریقه وی قیام و اقدام نموده و جامعه چین را اوازه وی
 فرا گرفت انگاه به منصب و مسند قضاوت عمومی جالس و این مقام بدو تفویض
 گردید در نخستین حکم خود شخصی از متولین را که دارای شأن و مرکزیت
 تامه بود و از این رو دست محکومیت و عقاب هیچگاه بدامان وی نمیرسد محکوم
 و معاقب ساخت چه مطابق قانون مستوجب این نکال بود بر اثر دشمنان وی برای
 غالب و کونفوسیوس را از منصب قضاوت عزل و از شهر بیرونش کردند او نیز
 بقطع بلاد و سیاحت ارض مشغول شد و چون سال عمرش به « ۶۸ » رسید بوطن
 خویش باز گشت کرده و کتابی را که به « شوگنج » موسوم است پرداخت در کتاب
 مذکور از اخلاق و سیاست سخن رانده و میانه حاکم و رعیت و پدر و
 و اولاد وزن و شوهر علاقه خصوصیه اثبات فرموده و پس از کتاب مذکور نیز
 کتابی چند مانند « شناسائی کامل » و تشنج نیج « فلسفه ثابت » و جز اینها تالیف نمود
 اکنون لیختی از اصول فلسفه و خلاصه تعلیمات وی برنکاریم - : گوید
 « انسان آفرمان برهان کامل و دانش وافر رسد که بداند چه را میداند و چه را
 نمیداند - !!! »

مهمتر چیزی که معرفت و شناسائی او لازم است امورات واجبه انسانی
 است زیرا شریعت و طریقه انسانی که کردار موافق وی باید باشد مانند دریائی
 است که کرانه اش ناپدید بود کلیه کائنات نتیجه و اثر اویند او و بر همه نگاهبان است
 و مقام و مرتبه اش برتر از آسمان این شریعت و طریقه انسانی چیست ؟ و اینکه

در رفعت فراتر از چرخ کدام ؟ آری این شریعت مقدسه عقل و طریقه مذره خرد است اعمال و کردار ما باید مطابق ناموس عقلانی و بروشن مبادی خود صدور یابد چه متابعت قوانین عقلیه از لوازم و واجبات تغییر نا پذیر است که مارا اندک انحرافی از آن ولو بمقدار سرموئی از جاده انسانیت دور میسازد مبادی عقلیه از هر قیدی مطلق و از هر رجاستی مقدس است و نهایت درجه شریعت ادبی و اخلاقی تکامل ذات بشریت میباشد بنابراین کمال قوه ایست که منتج چرخ گردان و زمین است آری کمال ابتداء و انتهای هر موجود و اگر کمال نبود کائناتی وجود نداشت - ! مهمتر اخلاق باهیه و اهر فضائل خاصه که این فیلسوف عظیم « کونفسیوس » بسیار در باره او سفارش کرده عبارتست از : قوت نفس ، اعتدال ، عدالت ، انسانیت ، و اگر بحقیقت بنگری کل حکمت در این جمله جمع است !!!

شخصی از وی پرسید که معنی فضیلت انسانیه چیست ؟ کنفوسیوس در جواب گفت « فضیلت انسانیه دوست داشتن عموم مردم بتمام دل و جان و پنداشتن تمام افراد بشر را همچون برادر مهربان است !!!

منسیوس پس از دوست سال تابع فلسفه کنفوسیوس گشته و حاذی حذو او گردید فلسفه سیاسی وی خلاصه اش اینسکه گوید فرمانروایان ظالم و حکام در شتخوی مانند دزدان اند و بانها باید همچون دزد معامله و رفتار نمود - !

و گوید آنکه از اشیاء سرقت کند دزدش نامند و آنکه از عدالت و حکم بحق بدزدد ظالمش خوانند عموم مردم برادرند بعضی بکارهای فکری مشغول و برخی برنج و کدیمین روزی بشب آرند مشتغلین بافکار بر مردم حاکم و فرمان روایند و آنانکه بدسترنج نانی خورند در نظر مردم محکوم و فرمانبردارند و عجب اینستکه فرمانبران روزی ده فرمان دهانند ، ، الخ در چین بجز تابعین کنفوسیوس دو مدرسه فلسفی دیگر نیز موجود است

- (۱) مدرسه «نابین» که تابع عقیده (بودا) و از حلولیه و مادیه بشمارند
- (۲) مدرسه «لاوتسو» که بادیات مخالف و بثالوث عددی «اقلیمر ثلاثه متحد» معتقد و گویند همه چیزها از ثلوث پدیدار و تکوین یافته است

۱۱

فلسفه یونانیه — !!!

دراغاز قرن ششم یا اواخر قرن هفتم پیش از میلاد مسیح فلسفه بامعانی حقیقی خود که عبارت از «فکر و زبان آزاد» است ظهور نمود مقصود این نیست که قبل از این روزگار آراء دینی و تعالیم ادبی درمیانه قبائل مختلفه که بشر را تشکیل میداد وجود نداشته -! آری پیش از تاریخ مذکور آراء و قوانین بوده منتها آراء اجتماعی نه آنکه مانند افکار فلسفه کنونی از فکر فردی خاص و شخصی بخصوص تراوش کرده باشد در سابق اشاره کردیم که از اینگونه آراء اجتماعی و عقاید دینی در عالم بت پرستی قدیم مصریها و در روزگار پیشین پارسیان و هندیان و چینیان موجود بوده و تاکنون آثار و علائم آن ظاهر و آشکار است تعالیم و آراء مذکوره را بواسطه رموز و اسراریکه دربرداشت در افکار فلاسفه نائیراتی بود لکن تاثیر تقلیدی و سلمی و همین است که هیروودوت مورخ را بگفتن اینکلمه و ادار نمود که گفته «مردم از دیرزمانی بجمال و آثار جمیله پی برده و از وی تعلیم گرفته اند . . .»

حکماء یونان

نخستین کسانی که آراء و افکار ادبیه را تدوین و تمهید نمودند چند تن از نفوس زکیه و ذوات عاقله بودند که بوسیله بصیرت کامله خود مظاهر و رموز حیات را در جمله های شعر و نثر مایخص کرده جمال مزبوره را «حکمت و مثل» و خود را حکماء نام نهاده افراد ملت خویش را از مهارت و استادی خود در کشف مقدرات طبیعت حیران و مدهوش ساختند

متفکرین قرون اخیر که هرچیز را با هیئتی مطبوع مزین نموده اند حکماء مذکور را موضوع قصص و روایات مختلفه خود قرار داده و مهمترین آن روایات آنستکه از زبان دیوژن کلبی نقل شده و آن این است

«چند نفر از جوانان شهر ملیطه در کنار دریا گردآمده از ماهیگیری درخواست کردند که دامی در دریا افکند و آنچه در اول بار صید کند از او خریداری نمایند ماهیگیر دام خود بدریا افکند و چون بیرون کشید سه پایه (۱) بدان او ریخته بود جوانان در تملک وی بمنزعه برخاستند و هر یک میخواست تا بهره خود گرداند آخر کار قرار بر آن شد که از «آلهه دلفیس» استشاره کنند و وحی او را پیرو شوند آلهه وحی آلهه دلفیس چنین پاسخ داد که هر یک را حکمت و دانش از دیگران افزون سه پایه مذکور او را باشد پس از اجتماع آراء ویرابه «طالیس ملیطی» دادند و او نیز از راه فروتنی و خفص جناح بدیگری و او نیز به شخص سیمی داد و همینطور دست بدست گشت تا به «صولون حکیم» رسید وی او را به هیکل و معبد دلفیس تقدیر نموده گفت «دلفیس خداوند را حکمت و دانش از همه بیشتر است...!!! از آن پس هر شهره و نابغه را حکیم مینامیدند تا فیثاغورس آمد و گفت «لقب حکیم بخدا مختص است و من فیلسوفی بیش نیستم یعنی دوستدار دانش...!!!»

باری در اسماء حکماء قدیمه مذکور ارباب آثار را اختلاف حاصل و عده آنها باتفاق هفت تن است افلاطون در کتاب خود که «پروتگوراس» نام دارد آنان را بدیگونه یاد کرده (۱) طالیس ملیطی (۲) پتاکوس از شهر مثلینادر جزیره لیسبوس ظاهر شد (۳) بیاس از شهر «پرینیا» که میانه افسس و ملیطه واقعست ظهور کرد (۴) صولون آتنی (۵) کلیوپول از شهر (لنده) که در جزیره رودس است ظهور نمود (۶) ملیسون از «شینا» که در لاکونیا واقع است ظاهر شد (۷) شیلون لکا دیمنائی و او اول (۱) چیز است که بر زبر آن غذا و غیره طبخ کنند و بر روی «انقبه» اش خوانند

کسی است که گفت «اعرف نفسك بنفسك» و این جمله بسقراط نیز منسوبست ازین هفت تن طالیس میلطی بحقیقت - تراوار لقب فیلسوف است و او مدرسه ایونیه را تأسیس نمود. !!!

۱۲

اقسام عصر اول - فلسفه یونانی بر دو قسمت منقسم است

قسمت اول - فلسفه یونانی و متضمن و شامل چهار عصر و زمان است

زمان اول - پیش از سقراط - از «طالیس میلطی» یعنی در قرن هفتم

پیش از میلاد شروع و تا سال ۴۷۰ « قبل از مسیح امتداد داشته موضوع بحث

و مدار و مرکز ابجاث فلسفیه ظواهر عالم طبیعت و ماده بوده و گفتگوی دانشمندان

در آن امتداد زمان بر روی صحبت و دقت درباره ظاهر اشیاء کائنه بنا داشته است

زمان دوم - « دوره سقراطی » آغاز آن از ۴۰۰ « سال و تا ۳۲۲ سال

قبل از میلاد امتداد داشت در این دوره مسائل منطقی و امور مابعد الطبیعه «الهیات»

از مطالب فلسفی مورد بحث و مذاکره بوده است

زمان سوم - « بعد از ارسطو » در سال وفات ارسطو شروع ۳۲۲ « قبل

از میلاد) و بمدرسه جدید افلاطونی که در قرن سیم میلاد تأسیس یافت منتهی

گشته علم و اخلاق و خیر اعظم مبحث و موضوع فلسفه آن دوره بود

زمان چهارم - « دوره افلاطونی جدید » از قرن سیم تا سال (۴۲۹) میلادی

که بامر امپراطور « یوستینیانوس » مدارس فلسفیه منحل گردید باقی بود موضوع

فلسفه آنان آمیخته بمسائل دینیه و تصوف بود

قسمت دوم - شامل فلسفه فضلاء و آباء کایسای مسیحی است و ممیزات هر یک

را در جای خود خواهیم نگاشت اکنون بشرح این مقدمه پردازیم - !!!

زمان اول - «پیش از سقراط» افکار فلسفی در بلاد متمدنه یونان که منبع ظهور فنون و شعر و مسائل روحیه بود ظاهر و متدرجاً بمقامی بلند رسید مسائل و اموری را که از ظواهر کاینات و عالم مواد جلوه گراست بر عقول و قوای فکریه قداماء که خواستار معرفت و تشنه زلال شناسائی آنها بودند تأثیری شدید حاصل و بر اثر هر يك مطابق حکم عاقله و فاکره خود معنائی مخصوص راجع به «وجود» مینمود : : : برخی از عقاید مذکوره آلوده بمعتقدات دینی و بعضی آمیخته براء و مذاهب پیشینیان و دسته از افکار مزبوره از هرگونه تأثیری مجرد و عاری بود یونانیها مؤسس بنیان و مهندس طرح افکار و فرضیاتی بودند که تصور آنها در حیطه امکان میزیسته و نفوسیکه پس از آنها آمدند بر زیر همان بنای محکم آنان فلسفه خود را بنا نهاده و خطاهائی که سابقین در افکارشان راه یافته تصحیح یا خود از مطالعه عقاید و بیانات آنان مخترع و مبتکر مذهبی مخصوص و رویه خاص گشته و راه وصول بمعرفت و وجود و کینونیت هستی را مسطح و هموار نمودند .

ت که شامل دو قرن از زمان بود پنجمدرسه فلسفی تاسیس گردید از اینقرار

رسه ایونیه (۲) مدرسه ایلیاثیه (۳) مدرسه فیثاغورسیه (۴) مدرسه

یا (جواهر فرد .) [اجزاء لایتجزی] (۶) مدرسه سفسطائیین !! چهارمدرسه

باستثنای سفسطائی بظواهر کاینات بدانگونه که محسوس است نگریسته و در حقیقت

ایبعت در تحت افکار آنان مانند یکدسته از موجوداتی جلوه گر میشود

بی حقیقت واقعی نبوده و از منبع فکر تکوین یافته چه مذهب هر يك

دیگری بی اصل و هر دسته فکر خود را دارای حقیقت دانسته لکن

فلاسفه و قداما با انهمه اختلاف که شرح آن بیاید در این مسئله متفق اند

که جمیع کاینات مختلفه مفلوبه در زیر پنجه اقتدار تغییر و تحلیل بدینگونه که حس و ادراک درک و فهم آن کند نبوده و بالذات دارای وجود و هستی ذاتی نه و ناچار وجود آن‌ها را سبب‌ها و علت‌ها موجود است که باید بان اسباب و علل آشنا شده و آنان را مورد بحث و تدقیق قرارداد علیهذا نظریات فلاسفه مدارس مذکوره در باره علل و مصادر کاینات مختلف و هرین رانده‌بی خاص موجود میباشد

اصحاب مدرسه ایونیه را عقیده آنستکه مصدر و علت کاینات چیزست که با مؤلفات ظاهره مخالف و برای کشف و پی بردن بان مصدر و علت تجزیه را باید رهبر و دلیل دانست !!! تابعین فیثاغورس [مدرسه فیثاغورسیه] چون در میانه کاینات نسبت مخصوصی موجود دیدند بر آن شدند که حقیقت واقعیه و علت کلیه اعداد است که شارح و توضیح کنند ان نسبت‌های موجوده میباشد و جز اعداد حقیقت و علت واقعی دیگری نیست !!! ایلیاثین در این مقام قدم فراتر نهاده و گفته اند هرچه از کاینات دستخوش تغییر و تبدیلت بجز در ظاهر دارای وجودی نبوده و حقیقتی را در هستی دارا نیست و فقط واحدیکه تغییر و تبدیل نپذیرد نهلا موجود است نه سایر موجودات قائلین بجوهر فرد و خیر لایتجزی گفته اند که ذرات صغار مصدر و اصل وجودند و اگرچه چشم ظاهر آنها را نبینند لکن عقل درک آن میکند خلاصه اینمذاهب مختلفه مذکوره بدون استثناء در حقیقت بیک رأی و یکقول قائل و مدعن اند اگرچه تعبیراتشان مختلف و الفاظشان متباین است چه فلسفه آنان راجع بمسائل طبیعی و مقصود شان کشف و اطلاع بمعنصر و ماده ایست که تمامی کائنات از آن صادر میشود و چنانچه ظاهر است یونانیها میانه موضوع فلسفه و موضوع دیگر علوم تمیز و فرقی قائل نبوده اند و اینمسئله یعنی امتیاز مواضع در عصور اخیره و از منته حدیثه آشکار شد!!!

طائفه سوفسطائی «اساس مذهب ووجه تسمیه آن خواهد آمد» چون اختلاف مذاهب و تناقض آراء فلاسفه مدارس مذکوره را دیدند لذا معرفت و شناسائی حقیقت و علت و اصل اشیا را در حیطه امکان ندانسته و در اینقضیه بریب و شك اندرند که ماهیت معرفت و شروط حصول آن چیست و این خودسبب تطور و اختلاف عظیمی در تاریخ فلسفه شده چنانچه در خلال اینکتاب بشرح خواهدرفت

۱۴

مدرسه ایونیه - این مدرسه در «ایونیا» (Ionia) که جزء مرکزی آسیا صغرای غربی بود تاسیس و تکمیل آن در شهر «ملیطه» (Milet) که طالیس مؤسس مکمل آن بود گردید، ریاست مدرسه مزبور در «افسس» یا «هرقلیطس» و در «آتن» یا «انکسغوراس» و در «اجرینتا» یا «امبیدوکلس» (امبدقلس) بود در روزگار ریاست رؤسای مذکور تعالیم و رسوم مدرسه فیثاغورسی و ایلئیائی در مدرسه ایونیا که معاصر آنها بود تاثیر و عقاید و تعالیم این مدرسه آمیخته بتعالیم دو مدرسه مزبوره گردید. موضوع اباحت علمیه در اینمدرسه عبارت از تفکر و تدقیق در حل رموز و الفاظ اشیا محسوسه و توضیح صدور و ظهور موجودات یک یا چند عنصر و ماده بوده است که فلاسفه بزعم خود مدعی کشف آن مواد و عناصر مصدریه بودند این فلاسفه طبیعی تعدد اشکال و اختلاف اشیا و موجودات غیر محصوره را از یک صورت یا از حقیقتی ناشی و صادر میدانستند که عموم اشیا بدون استثناء و تمیزی در اختلاط با آن حقیقت شریک اند

طالیس ملیطی Thales de Milet

طالیس در ششصد و سی و شش سال (۶۳۶) قبل از مسیح متولد و در پانصد و چهارم و شش سال (۵۴۶) قبل از میلاد وفات نمود بنابراین قریب یکقرن زندگانی کرده بعضی او را اصلاً فینیقی دانسته بهر حال لختی از روزگار خود را در زمان (آمازیس) در مصر گذرانده سپس بخطه آسیا مسافرت اختیار و آخر کار به (ملیطه)

بازگشت ... طاليس را ميلي مفراط و شوقی بی اندازه بوفور ثروت و اشتغال بتجارت بود و هرچه بدست میکرد در امور نافعۀ بلاد خود مصرف میداشت وی را مهارتی در هیئت و نجوم بوده چنانچه قبل از وقت خبر داد که در بیست و هشتم (۲۸) مای سال پانصد و هشتاد و پنج کسوف واقع خواهد شد!!! گویند طاليس در حالتیکه باسماں انگران و بحرکات و ترصید ستارگان مشغول بود ناگهانی بیچاهی در افتاد و جان بداد!!! مطابق عادات و رویۀ اغنیاء و دولتمندان آن زمان که در آموختن مسائل نجوم و علم فلک جدیت و مهارت داشتند طاليس نیز اینعلم را چنانچه گفتیم کاملاً دارا و دانا بوده و برآن بود که بفکر وقاد و عقل دور بین خود ماده را که در حالات مختلفه شئی باوجود تغییرات متناوبه در هر حال باقی و برقرار است کشف کرده و بر او کاملاً اطلاع یابد!!! و بر عقیده چنانست که ماده باقی در حالات منظوره که به اشیاء عارض و طاری میشود و عنصری که مصدر و محل بروز تمامی اشیاء و کل کائنات است (عنصر آب) میباشد یعنی اساس و اصل تکوین موجودات باهمه اختلافات ظاهری (عنصر آب) است که کل کائنات از او تدوین یافته و بدو باز گشت خواهند نمود!!!

و علت تولید و سبب ایجاد این عقیده در طاليس دو مسئله و دو جنبۀ دینی و طبیعی بوده و نظر بدو قضیه که یکی مذهب از دیانت و دیگری از آثار طبیعیه بوده طاليس باین عقیده که « اصل اشیاء آب است » قائل شده است!!! وجهۀ دینی که علت تولد این عقیده در طاليس شد اینست که یونانیان قدیم را عقیده این بوده که تیتیس (Thetys) رب النوع دریا متصدی غذا دادن کائنات و بخشندۀ حیات و زندگانی اوست و این رب النوع به نهر استکس (Styx) قسم یاد کرده و سوگند خورده و اینخود دلیل است که آب اجل اشیاء و احترام و تکریم آن از هر چیز بیشتر و واجب تر است چه اگر آب دارای مقام عالی نبودی خداوند دریا بدو قسم یاد نکردی!!! وجهۀ طبیعیه که علت حدوث عقیده طاليس شد اینست که گویند

« آب دریا چون بیخار مبدل شود بجانب آفتاب و ستارگان متصاعد شده و آنها از آن بخار تغذیه مینمایند و پس از بخار ثقل و دردی باقی میماند که تشکیل میدهد و همچنین تمامی نباتات در ذات خود دارای عنصر آب میباشد آبست که بهر شکلی ظاهر و بهر صورتی استحاله پیدا میکند چون متکاثف و متراکم شود و ذرات لطیفه او غذای کواکب گردد از درد و ذرات کثیفه متراکمه او چنانکه گفتیم خاک یافت گردد و چون ذرات وی منبسط شده و امتداد یابد بر حسب اختلاف درجات امتداد و انبساط آتش یا هوا حاصل شود

طاليس علاوه بر آنکه آب را یگانه ماده و عنصر مصدر و محل بروز و وجود کاینات و اشیاء مختلفه دانسته تغییراتی را که باین ماده و عنصر وارد و عارض میشود از آثار جواهر و قوای روحانیه و معنویه که مانند قوه مغناطیس دارای جذب و کشش اند میدانند و گویند که ارواح جوهری مذکوره محیط بهالم وجود و بطور حایل در نشاء هستی داخل اند !!! خلاصه اینگونه افکار و این چنین مذاهب و آراء اگر چه در این عصر تابان علوم و فنون از قبیل اوهام صبیان بشمار میرود لیکن دلیلی بزرگ و برهانی قوییم است که طاليس در آن زمان تیه و تار و عصر مخصوص خود یگانه دانشمندی بوده که در تعمیر اشیاء کوشش و اجتهاد ورزیده و نخستین فیلسوفی بوده که در صدد ارجاع و بازگرداندن اشیاء موجوده مختلفه بیک عنصر و ماده بوده اگر چه در حدس و فکر خود راه خطا پیمود است !!!

آنکسیمندر - (۶۱۱ - ۵۳۶ - قبل از میلاد) Anaximandre

وی از اصدقاء و دوستان طاليس ملیطی است و بحسب عمر از او کوچکتر بود است آنکسیمندر نخستین فیلسوفی است که بتألیف کتاب و رسم نقشه های جغرافی

پرداخت وساعت شمسی را از بابلی یونان برد (۱) لختی از روز کار خود را در مقام رصد و قیاس ستارگان بر آمده و چنین عقیده داشته که ماه نوزده مرتبه از زمین بزرگتر و آفتاب بیست و هفت مرتبه از ماه بزرگتر است و نیز زمین را مانند ستونی اسطوانه شکل مینداشته وی اول کسی است که قاعده مشهوره «ایجاد شیئی از لاشئی مجال و غیر ممکن است» را گفته ... عقیده این فیلسوف باطالیس در باره عنصر و ماده اشیه و کاینان مختلف است و گوید «ماده تکوین موجودات چیزست پوشیده و مجهول الهویه و لایتنهای «Chaos» که بهیچ حدی محدود و بهیچ تعینی متعین نیست و جمیع چیزها در او مختلط و ممزوج است لیکن نه اینست و نه آن همه اشیاء از او صادر و باو راجع و عاید شوند !!! بمقتضای حرکت دائمی ابدی که دست قدرت محرک اوست آسمان و جهان عموماً مطابق برخی از قوانین و قوائد مسلمة ثابته از این شئ نامحدود غیر متاهی ناشی و حادث شده حتی ستارگان که این فیلسوف آنها را خداوندان آسمانی می داند نیز از تسلط و غلبه قوانین مذکوره خارج نیستند !!! مسئله که بیشتر انسان را متعجب و متعجب میسازد اینست که این فیلسوف را عقیده به قانون تطور و فلسفه نشو و ارتقاء بوده چه در بیانات خود آورده که در ابتدا کلیه حیوانات در آب نشو و نما داشته و زندگانی مینمودند و چون بر حسب اتفاق و عوارض بخشکی افتادند حالت سابق خود را بمقتضای طبیعت رها کرده و بحالت جدید و شکل تازه جلوه گر شده و بهمین قیاس در تطور نشو و نما یافتند تا آخر کار هر يك بشکلی که اکنون می بینیم ظاهر و جلوه گر شده اند و گوید که انسان از ماهی تسلسل یافته تا بدین شکل کنونی در آمده است ...

(۱) التی است که زوال آفتاب را نشان میدهد و او را «مزواه» نیز خوانند ...

از تفکر در این آراء و نظریات میتوان گفت که ظهور مذاهب و عقاید و آراء جدید در عالم از روی فرضیات تخریبیه و نظریات حدسیه بوده که متدرجاً بصورت مذهب صحیح و رأی صادقی درآمده مثلاً اگر کسی قورباغه را در سطح آب شناور میدیده برای او مطالبی فرض می کرده و مسائلی تخریبیه قیاس مینموده و متدرجاً صورتی درست پیدا میکرد . . . چنانچه این فیلسوف درباره حیوانات عقیده مذکوره را دارا و « داروین » فیلسوف طبیعت اخیر را نیز رأی و عقیده چیز دیگر است !!!

خلاصه انکیسمندر فیلسوفی است دارای فکر ممتاز و عقل کامل (امبیدوکلس) و (انکسغوراس) که هر یک فیلسوفی بشمارند در بعضی از مسائل تابع و پیرو آراء انکیسمندر شده و میتوان گفت تمیز و فرقی را که ارسطو مابین قوه و فعل معتقد شده و در باره او شروع بسیاری داده همان مکرر شدن شیئی لایتناهی و غیر محدودی است که بعقیده انکیسمندر عموم کائنات از او منبث و ناشی شده اند

* (مکاتیب تاریخی) *

(سرادکتابتی که شاه شجاع کرمان به امیر تیمور گورکانی بر سر وصیت نوشته)

هو الھی الذی لا اله الا هو له الحکم والیه ترجعون عالیحضرت گردون بسطت ممالک پناه معدلت شعار مکرمت آثار نوئین بزرگ کامکار اعتضاد سلاطین گردون افتدار شهسوار منمار عدل واحسان افسره زمین وزمان المنظور بانظار عنایت ملک الدیان قطب الحق والدنیا والدین امیر تیمور گورکان خلدالله

ملکه و سلطانه ملاذ قیاصه گیتی دار و ملجاء جباره چرخ اقتدار و در تعظیم